سيزده شبهه اهل قبور و جواب آن‌ها

**إعداد:
أبو حمید عبد الله بن حمید الفلاسی**

**مترجم:
عبدالوهاب**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | سیزده شبهه اهل قبور و جواب آن‌ها |
| **عنوان اصلی:** | 13 شبهة للقبوريين والجواب عليها |
| **نویسنده:**  | أبو حمید عبدالله بن حمید الفلاسی |
| **مترجم:** | عبدالوهاب |
| **موضوع:** | بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس) |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | تیر (سرطان) 1395 شمسی، شوال 1437 هجری |
| **منبع:**  | IslamTape.com |
|  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc448572378)

[سیزده شبهه اهل قبور و جواب آن‌ها 1](#_Toc448572379)

[جواب مجمل: 2](#_Toc448572380)

[جواب مفصل: 3](#_Toc448572381)

[شبهه اول: 3](#_Toc448572382)

[جواب شبهه اول: 3](#_Toc448572383)

[شبهه دوم: 4](#_Toc448572384)

[جواب شبهه دوم: 4](#_Toc448572385)

[شبهه سوم: 6](#_Toc448572386)

[جواب شبهه سوم: 6](#_Toc448572387)

[شبهه چهارم: 6](#_Toc448572388)

[جواب شبهه چهارم: 6](#_Toc448572389)

[شبهه پنجم: 7](#_Toc448572390)

[جواب شبهه پنجم: 8](#_Toc448572391)

[شبهه ششم: 8](#_Toc448572392)

[جواب شبهه ششم: 9](#_Toc448572393)

[شبهه هفتم: 10](#_Toc448572394)

[جواب شبهه هفتم: 10](#_Toc448572395)

[شبهه هشتم: 10](#_Toc448572396)

[جواب شبهه هشتم: 11](#_Toc448572397)

[شبهه نهم: 11](#_Toc448572398)

[جواب شبهه نهم: 11](#_Toc448572399)

[شبهه دهم: 16](#_Toc448572400)

[جواب شبهه دهم: 16](#_Toc448572401)

[شبهه یازدهم: 16](#_Toc448572402)

[جواب شبهه یازدهم: 17](#_Toc448572403)

[شبهه دوازدهم: 19](#_Toc448572404)

[جواب شبهه دوازدهم: 19](#_Toc448572405)

[شبهه سیزدهم: 20](#_Toc448572406)

[جواب شبهه سیزدهم: 20](#_Toc448572407)

[پايان 22](#_Toc448572408)

سیزده شبهه اهل قبور و جواب آن‌ها

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على رسول الله، أما بعد:

 خواننده عزیز از خداوند خواهانم که رحمتش را شامل حال من و شما بگرداند. بدان که راه دین راستین همیشه دشمنانی را از اهل علم و فصاحت و بیان در کمین دارد، بنابراین لازم است که ما نیز از دین خدا آن مقدار که باشد یاد بگیریم تا سلاحی در اختیار ما برای مقابله با این شیاطین باشد. چون امام و پیشوای­شان رو به پروردگار صاحب جلال و اقتدار کرد وگفت: ﴿لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ١٦ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ١٧﴾ [الأعراف: 16-17] «بر راه راست تو در کمین­شان خواهم نشست پس از هر جهت بر آن­ها وارد خواهم شد و اکثر آن­ها را شکرگزار نخواهی یافت». و لازم است بدانی که لشکریان خداوند با حجت و برهان غالبند همان­گونه که در میدان­های نبرد و جهاد با شمشیر و اسلحه پیروزند و در این وادی از موحدی باید ترسید که بدون سلاح به این وادی گام بر می­دارد، در حالی که خداوند به واسطه­ی کتابش که روشن­گر و مایه­ی رحمت و بشارت برای مسلمین است بر ما منت نهاده است: ﴿تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ٨٩﴾ [النحل: 89] «بیانگر هر چیزیست و برای مسلمین هدایت، رحمت و بشارت است». باطل هر دلیلی ارائه نماید، ناقض و باطل‌کننده­ی آن در قرآن موجود می­باشد؛ چنان­که می­فرماید: ﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا٣٣﴾ [الفرقان: 33] «مثلی برایت نمی­آورند مگر این­که ما حق و بهترین تفسیر را برایت می­آوریم». ازجمله­ی اهل باطل، پیروان بدعت و گمراهی، قبرپرستان می­باشند، آن­ها که اخلاص در دین برای الله تعالی را ترک و انبیاء و اولیاء خداوند را با او در عبادت شریک کرده­اند. این افراد شبهاتی دارند که برای جواب آن، دو راه مجمل و مفصل وجود دارد.

جواب مجمل:

الله تعالی می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾ [آل عمران: 7] «او کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرده است که بعضی از آیات آن محکم هستند که آن­ها اصل کتابند و بعضی دیگر آیات متشابهند پس آنانی که در دل میل به انحراف دارند، به دنبال آیات متشابه می­افتند و قصدشان از این کار، فتنه­گری و تأویل و تفسیر می­باشد که جز الله کسی قادر به تأویل آن­ها نمی‌باشد». و در حدیث صحیحی رسول الله ج می­فرماید: «إِذَا رَأَيْتُمْ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ سَمَّى اللَّهُ فَاحْذَرُوهُمْ»: «هرگاه کسانی را دیدید که به دنبال آیات متشابه می­روند، آن­ها همان کسانی هستند که خداوند نام­شان را ذکر کرده است پس از آنان بپرهیزید.» رسول الله ج ما را از کسی که تابع آیات متشابه از قرآن وسنت است و با آن بر باطل خود روپوش می­اندازد برحذر داشته است و این­ها همان کسانی هستند که خداوند آن­ها را نام برده و در این آیه­ی کریمه توصیف نموده است: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾: «آن­ها که در دل میل به انحراف دارند». و به درستی که سبب تحذیر رسول الله ج همان ترس از گمراهی ما به واسطه­ی پیروی از آیات متشابه است. به همین دلیل از پیمودن راه­شان ما را برحذر داشته و ما هم به پیروی از او از آن می­پرهیزیم.

جواب مفصل:

شبهه اول:

می­گویند ما برای خداوند شریک قرار نمی­دهیم و به او شرک نمی­ورزیم بلکه شهادت می­دهیم خلق کردن و روزی رساندن خاص اوست و جز خداوندی که شریک ندارد کسی قادر به نفع و ضرر نیست و اقرار می­کنیم که محمد ج مالک نفع و ضرر حتی برای خودش نیز نمی­باشد اما در همین حال ما گناه­کاریم و صالحان دارای جاه و منزلت هستند و به واسطه­ی آن­ها از خداوند درخواست می­کنیم.

جواب شبهه اول:

لازم است بدانی کسانی که رسول الله **ج** با آن­ها جنگید و جان و مال­شان را مباح دانست نیز به این مسائل اقرار داشتند و معتقد بودند که بت­های­شان چیزی را اداره و یا تدبیر نمی­کنند و به آن اقرار هم می­کردند و قصدشان از عبادت بت­ها چیزی جز جاه و منزلت آن­ها و یا شفاعت آن­ها نبود ولی این نوع توحید فاقد هرگونه نفعی برای­شان در اسلام بود. خداوند در آیات محکمش می­فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ٢٥﴾ [الأنبياء: 25] «ما قبل از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این­که به وی وحی کردیم هیچ معبود بحقی بغیر از من وجود ندارد بنابراین تنها مرا عبادت کنید.» و باز می­فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ٥٦﴾ [الذاريات: 56] «جن و انس را خلق نکردیم جز این­که مرا عبادت کنند.» و می‌فرماید: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ١٨﴾ [آل عمران: 18] «الله شهادت می­دهد که جز او هیچ معبودی نیست و ملائکه و اهل علم که اهل عدالتند گواهی می­دهند جز او که توانا و حکیم است هیچ معبودی نیست.» و می­فرماید: ﴿وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ١٦٣﴾ [البقرة: 163] «و معبود شما معبود یگانه­ای است که جز او معبودی نیست، بخشنده و مهربان است.» و می­فرماید: ﴿فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ٥٦﴾ [العنكبوت: 56] «و تنها من را بپرستید.» و آیات دیگری از مجموعه بسیاری از آیات که بر واجب بودن توحید در عبادت دلالت می­کنند و این­که هیچ فردی جز الله لایق نیست که عبادت شود.

شبهه دوم:

آیاتی که بیان داشتید، در مورد کسانی بود که بت می­پرستیدند در حالی که این­ها اولیاء خداوند می­باشند و بت نیستند.

جواب شبهه دوم:

باید به این نکته توجه نمود که: تمام کسانی که غیر از خدا را عبادت می­کنند، معبود خود را به بتی تبد‌یل کرده اند، چه فرقی بین کسی که بت می­پرستد و کسی که انبیاء و اولیاء را پرستش می­نماید وجود دارد؟

بعضی از کافران بت­ها را به قصد شفاعت­شان عبادت می­کردند و بعضی از آن­ها اولیاء و بندگان صالح را عبادت می­نمودند و دلیل بر عبادت کردن بندگان از جانب مردم، این فرموده­ی خداوند متعال می­باشد: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ [الإسراء: 57] «آن­هایی که عبادت می­شوند خود در صدد کسب وسیله برای تقرب به خداوند می‌باشند».

همچنین در بین آن­ها کسانی را می­بینیم که برای انبیاء عبادت می‌کردند؛ چنانچه مسیحیان، عیسی پسر مریم را پرستش می­نمودند، دلیل، این فرموده­ی قرآن است: ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ١١٦﴾ [المائدة: 116] «هنگامی که الله تعالی به عیسی پسر مریم گفت: آیا تو به مردم گفته­ای که غیر از الله، من و مادرم را به عنوان دو اله برگیرید؟ جواب داد: تو پاک و منزهی. برای من شایسته نیست چیزی را که حق نیست بگویم. اگر آن را می­گفتم تو آن را می‌دانستی. چون تو آنچه را در دل من است می­دانی و من از آنچه در ضمیر تو است بی­اطلاعم. براستی تو دانای نهانی­ها هستی». به گواهی قرآن آن­ها ملائکه را نیز می­پرستیدند، آن­جا که می­فرماید: ﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ٤٠﴾ [سبأ: 40] «و روزی که همه را جمع می­کند سپس به ملائکه می­گوید: آیا این­ها بودند که تنها شما را می­پرستیدند؟» با این وصف معلوم می­شود که آن­ها چگونه حق و باطل را به هم می­آمیزند، با این تفاوت که مشرکین بت می­پرستیدند و آن­ها از اولیا‌ء طلب می­کنند؛ فهم این مسئله از دو طریق مشخص می­گردد:

1. اول این­که این توجیهات­شان نادرست است؛ چون مشرکین، مردان صالح و اولیاء را هم می­پرستیدند.
2. اگر هم بپذیریم که آن مشرکین تنها برای بتها عبادت می­کردند، باید دانست باز هم بین آنان و مشرکین فرقی وجود ندارد؛ چون وجه اشتراک هر دو در اینست، کسی را پرستیده­اند که قادر به دفع هیچ نیازی نیست و حتی مالک نفع و ضرر برای خود نیز نمی­باشد و با این توضیح دانستیم، الله تعالی کسی را که قصد عبادت بت و بندگان صالح را داشته، کافر محسوب نموده و رسول الله **ج** بخاطر آن شرک با آن­ها جنگیده است و این­که معبود آن­ها پیامبران یا بندگان صالح بوده­اند، نفعی به حال­شان نداشته است.

شبهه سوم:

می­گویند قصد کافران از عبادت بت­ها این بود که نفع و ضرری برای­شان داشته باشد در حالی که ما آن را جز از خدا نمی­خواهیم و معتقدیم صالحان صاحب هیچ امری نیستند و چنان عقیده­ای را در موردشان نداریم فقط قصد ما این است که می­خواهیم به وسیله­ی آن­ها به خداوند نزدیک شویم و آنان برای­مان شفاعت کنند.

جواب شبهه سوم:

از جمله دلایلی که کافران به آن استناد می­کردند نیز همین مسئله بود بنابراین چیز تازه­ای نمی­باشد. چنان­که قرآن می­فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: 3] «آن­ها که غیر از الله، اولیائی برای خود می­گرفتند، می­گفتند: آن­ها را عبادت نمی­کنیم جز این­که ما را به الله نزدیک کنند». و می­فرماید: ﴿هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [يونس: 18] «این­ها شفیعان ما نزد خداوند هستند».

شبهه چهارم:

ما تنها الله را عبادت می­کنیم، این پناه گرفتن و دعا کردن از آنان عبادت نیست.

جواب شبهه چهارم:

دانستن این نکته لازم است که الله تعالی بر انسان عبادت خالصانه را فرض نموده است که این امر از جمله حق الله بر بندگانش می­باشد. چنانچه می­فرماید: ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ٥٥﴾ [الأعراف: 55] «با حالت زاری و پنهانی و در دل پروردگار خویش را بخوانید براستی او تجاوزگران را دوست ندارد.» دعا کردن عبادت است به همین دلیل دعا کردن از غیر الله شرک به اوست. چون تنها کسی که شایسته­ی دعا نمودن و عبادت کردن است و می­توان به او امید داشت، تنها خدایی می‌باشد که هیچ شریکی ندارد. حال که دانستیم دعا کردن، عبادت است و شب و روز، با حالت خوف و امید او را می­خوانیم و عبادت می­کنیم پس اگر در همان حال از پیامبری یا یکی دیگر از مخلوقات طلب چیزی کنیم در حقیقت در عبادت خداوند متعال کس دیگر را شریک نموده­ایم. پروردگار عالم می­فرماید: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ٢﴾ [الكوثر: 2] «برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی نما». پس اطاعت و قربانی کردن برای الله عبادت است و اگر آن را برای مخلوقی، پیامبری یا جنی یا غیر آن دو قربانی کنیم، به تحقیق غیر الله را در عبادت شریک او قرار داده­ایم.

مشرکانی که قرآن در زمان آن­ها نازل شد، ملائکه، صالحان و لات را عبادت می­کردند و عبادت کردن­شان به شکل دعا، ذبح، توکل و امثال این­ها خود را نمایان می­کرد و در همان حال به بندگی الله اعتراف می­کردند و به این­که تحت سلطه و قدرت خداوند هستند و اقرار می­کردند به این­که اوست امور را تدبیر می­کند اما به خاطر جاه و منزلت آن­ها (پیامبران، ملائکه و...) به طرف­شان دعا و امید شفاعت داشتند و این امر بسیار جدی و غیر قابل اغماض است.

شبهه پنجم:

به اهل توحید می­گویند که منکر شفاعت رسول الله **ج** هستند.

جواب شبهه پنجم:

لازم به ذکراست که ما شفاعت رسول الله **ج** را انکار نمی­کنیم و خود را نیز از آن بری نمی­نماییم بلکه او را شفاعت کننده­ی کسی که شفاعتش پذیرفته شده می­دانیم و به شفاعتش امیدواریم؛ اما باید دانست که شفاعت همه از آن خداست. آن­جا که می‌فرماید: .﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا﴾ [الزمر: 44] «بگو که شفاعت همه از آن خداست.» واین شفاعت بدون اجازه­ی خداوند ممکن نمی­باشد: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: 255] «کیست که بتواند نزد وی بدون اذن وی شفاعت نماید؟» و آن­گاه جز برای کسی که خداوند اجازه داده است شفاعت نمی­شود. خداوند صاحب عزت می­فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ [الأنبياء: 28] «شفاعت نمی­کنند جز برای کسانی که انتخاب و برگزیده شده­اند.» و خداوند تنها از توحید راضی است: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾ [آل عمران: 85] «هرکس غیر از اسلام دینی را طلب کند هرگز از وی پذیرفته نمی­شود.» حال که شفاعت همه از آن خداست و در صورتی که الله اجازه ندهد محقق نمی­گردد و پیامبر اسلام و غیر از او از بقیه­ی انبیاء در مورد کسی شفاعت نکرده­اند مگر این­که خداوند بر شفاعتش اجازه داده باشد، بنابراین شفاعت را از خدا بخواهید و بگویید: «اللهم لا تحرمني شفاعته، اللهم شفعه في»: «پروردگارا از شفاعت او مرا محروم مگردان، بار الها شفاعت او را در مورد من بپذیر.» و امثال این دعاها.

شبهه ششم:

می­گویند: خداوند شفاعت را به پیامبرش عطا فرموده ما هم همان چیزی را که خداوند عنایت فرموده را از پیامبر می­خواهیم.

جواب شبهه ششم:

بدان و آگاه باش. درست است که الله تعالی به پیامبرش مقام شفاعت را عطا کرده ولی در همان حال ما را از چنین درخواستی نهی نموده است. آن­جا که می­فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا١٨﴾ [الجن: 18] «همراه الله احدی را به دعا نخوانید.» لازم است به این نکته­ی ظریف توجه شود. خداوند به رسولش شفاعت را بخشیده است اما رسول بدون اذن وی قادر به شفاعت نیست و همچنین جز برای کسانی که خداوند آن­ها را برگزیده است شفاعت نمی­نماید و خداوند بی­گمان کسی را که مشرک است، انتخاب نمی­کند و برای چنین افرادی اجازه­ی شفاعت داده نمی­شود. چنان­که خداوند متعال می­فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ [الأنبياء: 28] «شفاعت نمی­کنند جز برای کسانی که انتخاب و برگزیده شده­اند.» کسانی که اجازه­ی شفاعت دارند برای کسانی شفاعت می­کنند که انتخاب شده­اند. آری خداوند متعال به غیر از انبیاء به ملائکه، فرزندان مسلمانان که به حد بلوغ نرسیده و مرده­اند و بندگان صالح خود از اولیاء اجازه­ی شفاعت می‌دهد. آیا به خاطر این­که اجازه­ی شفاعت می­یابند، می­توانیم از آن­ها درخواست شفاعت نماییم؟ اگر خواستی رسول الله **ج** برایت شفاعت کند این­گونه دعا کن: پروردگارا پیامبرت، محمد **ج** را شفیع من بگردان.

چگونه خواهان شفاعت رسول الله محمد ج هستید در حالیکه مستقیماً از وی طلب و درخواست می‌کنید. درخواست دعا از غیر الله شرک اکبر است و باعث خروج از دین می‌شود.

شبهه هفتم:

می­گویند: ما چیزی را شریک الله قرار نداده­ایم و فقط به صالحین پناه می­بریم و چنین عملی هم شرک نیست.

جواب شبهه هفتم:

باید دانست که الله تعالی خیلی جدی­تر از زنا کردن، شرک را تحریم نموده است و شرک مورد بخشش الله تعالی قرار نمی­گیرد. با این وصف باید سؤال نمود شرک چیست؟ حال که آن­ها درخواست شفاعت از رسول الله **ج** را شرک نمی­دانند، معلوم می­گردد، نمی­دانند شرک چیست و این خود دلیل بر آن است که شرکی را که الله آن­قدر از آن به بزرگی یاد می­کند، هنوز نفهمیده­اند؛ چون الله تعالی در مورد آن می­فرماید: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ١٣﴾ [لقمان: 13] «به درستی که شرک گناه بزرگی است.» پس چگونه با وجود پناه بردن به بندگان صالح در حال ممات، خود را از شرک تبرئه می‌نمایید و در حالی که نمی­دانید آن (منظور از پناه بردن به صالحین) چیست؟ انسان بعد از تصور کردن چیزی حق دارد در موردش حکم صادر نماید و با این حال حکم صادر کردن شما در مورد برائت خود از شرک در حالی که آن را نمی­دانید، حکم بدون علم است و چنین حکمی مردود می‌باشد. و چرا از شرکی که الله تعالی حرام نمودن آن را بزرگ­تر از قتل نفس و زنا قرار داده و آتش جهنم را بر او واجب نموده و بهشت را بر او حرام کرده است، سؤال نمی­نمایید؟ آیا گمان می­کنید الله تعالی آن را بر بندگانش حرام نموده و بیان ننموده است؟ حاشاه من ذلک.

شبهه هشتم:

شرک عبادت بت و صنم است و ما بت پرست نیستیم.

جواب شبهه هشتم:

بت پرستان نیز بت­ها را خالق، رازق و تدبیر کننده امور بندگان نمی­دانستند و قرآن خلاف این عقیده را ثابت می­کند. بت پرستان چوب، سنگ و یا مقبره­ای را مورد قصد خویش قرار می­دادند و به درخواست طلب از آن‌ها برمی­خواستند و برای­شان قربانی می­کردند و می­گفتند: این­ها با این کارها ما را به الله نزدیک می­گردانند و به واسطه­ی برکت آن­ها، خداوند ضرر را از ما دفع و یا چیزی به ما عطا می­نماید.

حال به خود بنگرید کار شما نزد سنگ­ها و بناهای ساخته شده بر قبرها عین عمل آن­هاست با این وصف عمل شما همان بت پرستی است. و حال که می­گویند شرک یعنی بت پرستی، آیا این شرک فقط مخصوص آن­هاست و اعتماد کردن به صالحین و درخواست دعا نمودن از آن­ها داخل در مفهوم شرک نیست؟ این سخن آنچه را که خداوند در مورد کفر کسانی که به ملائکه، عیسی و صالحین اعتماد می­کردند، رد می­نماید.

شبهه نهم:

کسانی که قرآن در میان­شان نازل شد، شهادت به لا اله الاّ الله نمی‌دادند، رسول الله را تکذیب می­نمودند، منکر قیامت بودند، قرآن را تکذیب کرده و آن را سحر می­دانستند؛ در حالیکه ما به لا اله الا الله و رسالت محمد **ج** شهادت می­دهیم، قرآن را تصدیق می­نماییم، به روز آخرت ایمان داریم و نماز و روزه برپا می­داریم پس چگونه ما را مثل آن­ها به حساب می­آورید؟

جواب شبهه نهم:

تمام علما بر این امر اتفاق دارند هرکس به بعضی از آنچه رسول الله **ج** به ما رسانده است، کافر باشد و آن را تکذیب نماید، مانند کسی است که تمام دین را تکذیب کرده و به آن کفر ورزیده است. و کسی که به پیامبری کفر ورزد، مانند این است که منکر تمام انبیاء باشد. چنان­که الله تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا١٥٠ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا﴾ [النساء: 150-151] «آنان که به خدا و رسولش کافر شده و می­خواهند بین خدا و رسولانش جدائی اندازند و می‌گویند به برخی ایمان آورده و به بعضی ایمان نمی­آوریم و قصد دارند در این بین راهی برای خود برگزینند، آنان به حقیقت کافرند.» و در مورد بنی اسرائیل می‌فرماید: ﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ﴾ [البقرة: 85] «آیا به بخشی از کتاب ایمان آورده و به بعضی دیگر کافر می­شوید برای کسی که از شما چنین کند، جز خواری و رسوایی در این جهان نیست و در روز رستاخیز (چنین کسانی) به سخت­ترین شکنجه­ها برگشت داده می­شوند.» بنابراین اگر کسی به توحید اقرار کند اما منکر نماز باشد، کافر است و اگر کسی به توحید و نماز اقرار نماید ولی واجب بودن زکات را انکار کند او هم کافر است و در صورت اقرار به آنچه گذشت اگر واجب بودن روزه را انکار نماید کافر می­شود و با اقرار به همه­ی آن­ها در صورت انکار واجب بودن حج، کافر است. و دلیل بر آن فرموده­ی الله تعالی است که می­فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ٩٧﴾ [آل عمران: 97] «هرکس از مردم که توانایی رفتن به بیت الله را داشته باشد حج بر او واجب است و اگر کسی واجب بودن آن را انکار نماید به درستی که الله تعالی از تمام عالمیان بی نیاز است.» واگر به تمام آنچه که گذشت اعتراف نماید اما منکر رستاخیز باشد به اجماع چنین شخصی کافر است. الله تعالی می­فرماید: ﴿زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَى وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ٧﴾ [التغابن: 7] «کافران گمان نموند که هرگز مبعوث نخواهند شد بگو این­گونه نیست، سوگند به پروردگارم حتماً مبعوث می­شوند و به تأکید به آنچه انجام داده­اند آگاه می­گردند و این کار برای الله تعالی آسان است.» حال که به این مسائل ایمان دارید شایسته ذکر است که توحید بزرگترین فرضی است که رسول الله **ج** آورده است و از نماز، روزه، زکات و حج نیز برتر است. حال چگونه است اگر کسی چیزی از این امور را انکار کند کافر می­شود هر چند به تمام آنچه در دین است عمل کند اما در صورت انکار توحید که دین تمام پیامبران بوده است، کافر نمی­شود؟ سبحان الله! این جهالت چقدر تعجب آور است. منکر توحید کفرش شدیدترین نوع آن و از همه­ی انواع کفر ظاهرتر است که احتیاج به توضیح ندارد. به اصحاب رسول الله **ج** نگاه کنید با بنی حنیفه در حالی که به پیامبر **ج** ایمان آوردند، جنگیدند در حالی که به لا اله الاّ الله و رسالت محمد **ج** شهادت می­دادند، اذان می­گفتند و نماز می­خواندند فقط کاری که آن­ها را مستحق کفر کرد این بود، مردی را تا مرتبه­ی نبوت بالا بردند. حال در مورد کسی که مخلوقی را تا مرتبه­ی خالق آسمان­ها و زمین بالا می­برد، چه باید گفت؟ آیا این شخص شایسته­تر به کفر نیست به نسبت کسی که مخلوقی را تا مرتبه­ی مخلوقی دیگر بالا می­برد؟ به کسانی بنگرید که علی بن ابی طالبس آن­ها را در آتش سوزاند؛ همه­ی آن­ها مدعی اسلام و از جمله یاران علی بودند و علم را نیز از اصحاب آموخته بودند اما در مورد علی همان اعتقادی را داشتند که در مورد یوسف و شمسان و امثال آن­ها دارند. پس چگونه است که اصحاب همگی بر تکفیر و کشتن­شان اتفاق کردند؟آیا گمان می­کنید اصحاب، مسلمین را تکفیر می­کنند؟ یا گمان می­برید اعتقاد به الوهیت حسینس و شیخ بدوی و امثال آن­ها اشکالی ندارد اما در مورد علی بن ابی طالبس موجب کفر است؟ علماء در مورد کفر فرزندان عبید قداح همان­هایی که مدت­ها بر مصر و مراکش حکومت کردند، اجماع نمودند در حالی که آن­ها به لا اله الاّ الله و رسالت محمد **ج** شهادت می­دادند، جمعه و جماعت داشتند و مدعی اسلام بودند ولی در همان حال آن عقاید و اعمال مانع نشد هنگامی که در چیزهای پایین­تر از توحید با مسلمین مخالفت کردند حکم ارتداد آن­ها را صادر نمودند و با آنان جنگیدند تا وفتی که مسلمانان را از زیر سلطه­ی آن­ها آزاد کردند. و اگر گذشتگان ما تنها در صورت جمع شدن انواع کفر اعم از شرک، تکذیب و استکبار، تکفیر کرده­اند پس مقصود از ذکر انواع آن در کتاب­های فقهی (فصل حکم مرتد) چیست؟ هر نوع آن به تنهایی موجب کفر است تا جایی که چیزهایی را ذکر کرده که نزد انجام دهندگان بسیار کوچک است؛ مانند: بیان کلمه­ای با زبان بدون این­که در دل قصد آن را داشته باشد یا سخنی را با حالت مزاح و شوخی بر زبان راند. اگر کفر به واسطه­ی یکی از این موارد محقق نمی­شد هر چند عامل آن در جاهای دیگر از نظر یقین مشکلی نداشته باشد ذکر کردن و بیان نمودن انواع آن فاقد هر گونه فائده­ای بود. الله تعالی حکم کفر منافقانی که سخن کفری را بر زبان جاری کردند، صادر نمود علی­رغم این­که آن­ها با پیامبر **ج** بودند و نماز و روزه برپا می­داشتند، حج می­کردند، جهاد می­نمودند و اهل توحید بودند. چنانچه در موردشان می­فرماید: ﴿يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ﴾ [التوبة: 74] «به خدا سوگند می­خورند که نگفته­اند در حالی که کلمات کفرآمیز بر زبان رانده­اند و بعد از اسلا­مشان کافر شدند.» و خداوند نسبت به منافقین که کلمه­ای کفرآمیز بر زبان رانده بودند، حکم صادر کرد. هرچند که گفتند: قصد شوخی داشتیم. الله تعالی در موردشان می­فرماید: ﴿قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ٦٥ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ [التوبة: 65-66] «بگو: آیا به خدا، آیات و رسولش استهزاء می­نمایید‌، هیچ عذری نیاورید به تحقیق بعد از ایمان آوردن­تان کافر شدید.» انسان گاهاً چیزی را انجام می­دهد و یا می­گوید بدون این­که متوجه شود که کفری را مرتکب گردیده است. دلیل بر آن قول بنی اسرائیل، که هر چند مسلمان عالم و صالح بودند، می­باشد؛ آن‌گاه که به موسی گفتند: ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾ [الأعراف: 138] «برای ما معبودی قرار بده همان­گونه که آنان دارای معبودانی هستند.» و همچنین سخن یاران رسول الله **ج** که به پیامبر گفتند: «اجعل لنا ذات أنواط كما لهم ذات أنواط»: «برای ما ذات انواطی قرار بده همچنان­که مشرکین برای خود ذات انواط دارند.» رسول الله **ج** در جواب فرمودند: «الله أكبر إنها السنن قلتم والذي نفسي بيده كما قالت بنو إسرائيل لموسى: ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ١٣٨﴾ لتركبن سنن من كان قبلكم»:[[1]](#footnote-1) «الله اکبر! آنچه گفتید سنت­های پیشینیان است، سوگند به آن کس که جانم در دست اوست به مانند سخنان بنی اسرائیل می­باشد آن‌گاه که به موسی گفتند: برای ما الهی قرار بده چنان­که آن قوم برای خود اله دارد. موسی÷ در جواب فرمودند: به درستی که شما قومی جاهل هستید. (آن­گاه رسول الله **ج** فرمودند:) سنت­های کسانی را که پیش از شما بودند، دنبال می­کنید.» و این دلیل است بر این­که موسی و محمد علیهما الصلاة والسلام با شدت تمام آن را انکار کردند.

شبهه دهم:

درسخنان بنی اسرائیل که خطاب به موسی گفتند: ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾ [الأعراف: 138] «برای ما الهی قرار بده چنان­که آن قوم برای خود اله دارد.» و در گفته­ی تعدادی از اصحاب که به پیامبر **ج** گفتند: «اجعل لنا ذات أنواط كما لهم ذات أنواط» «برای ما ذات انواطی قرار بده همچنان­که مشرکین برای خود ذات انواط دارند» هم بنی اسرائیل و هم اصحاب هیچ‌کدام کافر نشدند.

جواب شبهه دهم:

اصحاب و بنی اسرائیل وقتی با انکار آن دو پیامبر مواجه شدند، آن کار را انجام ندادند و مورد اختلاف نیست که اگر بنی اسرائیل آن را انجام می‌دادند، کافر می­شدند و اصحاب که رسول الله **ج** آن­ها را نهی نمود، اگر اطاعت نمی­کردند و ذات انواطی برای خود قرار می­دادند، نیز کافر می‌شدند.

شبهه یازدهم:

رسول الله **ج** اسامه بن زید را به خاطر کشتن فردی که اقرار به لا اله الاّ الله کرده بود مؤاخذه نمود و فرمود: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله» «مأمورم که با مردم جهاد نمایم تا به این کلمه­ی طیبه اعتراف کنند.» و در احادیث دیگری نیز دستور می­دهد که از گوینده­ی لا اله الاّ الله دست برداریم.

جواب شبهه یازدهم:

رسول الله **ج** با یهود جنگ کرده و در مورد آن­ها کلمات خصمانه هم به کار برده است، در حالی که آنان لا اله الاّ الله می­گفتند. اصحاب با بنی حنیفه جنگ کردند در حالی که به لا اله الاّ الله و رسالت محمد **ج** شهادت داده، نماز می­خواندند و مدعی اسلام بودند؛ و همچنین کسانی را که علی بن ابی طالب **س** سوزاند به لا اله الاّ الله شهادت می­دادند.

و اگر کسی روز قیامت را انکار کند هرچند به لا اله الاّ الله اقرار نماید باید با وی جنگید؛ و به همین صورت هرکس یکی از ارکان اسلام را منکر شود هرچند اعتراف به کلمه­ی توحید نماید، تکفیر و کشته می­شود. در این جا باید سؤال شود که چگونه فردی فرعی از فروع دین را منکر شود، ایمان و مسلمان بودنش به حالش نفع نمی­رساند اما اگر توحید را که اصل و اساس دین است، انکار نماید باز هم دارای ایمان است؟

درمورد جریان اسامه **س** باید گفت که اسامه در جنگ با مشرکین شرکت داشت و کسی را که قاتل تعدادی از اصحاب بود قصد کرد، وقتی شمشیر را بالای سر او قرار داد، آن فرد لا اله الاّ الله را بر زبان جاری ساخت، در آن هنگام اسامه او را کشت،چون گمانش این بود که آن را مخلصانه نگفته است بلکه برای نجاتش آن را بر زبان آورده است. و این دلیل قانع کننده­ای نیست که گوینده­ی لا اله الاّ الله مسلمانی است که باید جانش حفظ شود بلکه دلیلی است بر این­که باید از گوینده­ی این کلمه دست برداشت تا صداقت خویش را در بیان این کلمه بعد از آن حالت ثابت نماید. الله تعالی می‌فرماید: .﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا﴾ [النساء: 94] «ای کسانی که ایمان آورده­اید هنگامی که قدم در راه جهاد فی سبیل الله می­گذارید، تحقیق و جستجو کنید تا امر برای­تان ثابت شود.»

و این می­رساند که اگر بعد ازتحقیق و بررسی معلوم گردید جریان خلاف آن چیزی بوده که روی داده است بایستی بر اساس همان واقعیتی که در موردش آشکار گردیده با او معامله کرد، بنابراین اگر چیزی خلاف اسلام از او آشکار گردید، کشته می­شود[[2]](#footnote-2) و اگر گوینده­ی آن به طور مطلق کشته نمی­شد فائده­ای در دادن دستور به تحقیق و بررسی وجود نداشت.

اما در مورد این فرموده­ی پیامبر ج که فرمودند: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله» «مأمورم که با مردم جهاد نمایم تا به این کلمه­ی طیبه اعتراف کنند.» معنی حدیث این است که هرکس اظهار اسلام نمود تا ثابت شدن امر باید از او دست برداشت. بخاطر این­که الله تعالی می­فرماید: «فَتَبَيَّنُواْ» بنابراین شک در مورد چیزی باعث صادر شدن امر به تبیین می‌گردد، حال آن­که اگر گوینده­ی کلمه­ی توحید با گفتن آن، جانش محفوظ می­ماند، احتیاجی به تحقیق و تثبیت نبود.

نکته­ای که حائز اهمیت می­باشد این است که: کسی که اسامه را با گفتن «أقتلته بعد أن قال لا إله إلا الله»: «آیا او را بعد از این­که کلمه­ی توحید بر زبان جاری نمود، کشتی؟» مؤاخذه کرد و فرمود: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله...» «مأمورم که با مردم جهاد نمایم تا به این کلمه طیبه اعتراف کنند....» دقیقاً همان فرد است که دستور کشتن خوارج را صادر فرمود: «أينما لقيتموهم فاقتلوهم»: «هرکجا آن­ها را یافتید بکشیدشان.» در حالی که خوارج نماز می­خواندند، اهل ذکر بودند، قرآن زیاد تلاوت می­نمودند و از اصحاب علم آموخته بودند، با این حال این­ها نفعی برای­شان نداشت چون ایمان به دل­هایشان نرسیده بود. همان­گونه که پیامبر **ج** می­فرماید: «إنه لا يجاوز حناجرهم»: «قرائت­شان از گلوی­شان تجاوز نمی­نماید.»

شبهه دوازدهم:

می­گویند: مردم در روز قیامت در نهایت درماندگی و بیچارگی آدم، نوح، ابراهیم، موسی و سپس عیسی علیهم الصلاة و السلام را می­خوانند ولی همگی برای انجام آن عاجزند تا این­که به رسول الله **ج** می­رسند و از او یاری خواسته می­شود و این دلیل است بر این­که استغاثه به غیرالله شرک نیست.

جواب شبهه دوازدهم:

ما منکر درخواست از مخلوقات در آنچه که قادر به انجام آن هستند، نیستیم؛ چرا که در داستان موسی÷ در قرآن آمده است: ﴿فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ﴾ [القصص: 15] «یکی از دوستان موسی علیه کسی که از جمله دشمنان او بود درخواست کمک نمود.» در روز قیامت نیز مردم، انبیاء را به کمک نمی­طلبند که شدت و عذاب را بردارند بلکه آنان را شفیع نزد خداوند قرار می­دهند تا به واسطه­ی دعای آن­ها، خداوند این سختی و عذاب را بر طرف کند و در بین کسی که مخلوقی را به کمک می‌طلبد که هرگونه بدی و ضرری را از او دور کند و کسی که مخلوقی را پیش خداوند شفیع می­گرداند که خداوند بدی و زیان را از او دفع کند، اختلاف بسیار است و این یکی جایز است، چنان­که اصحاب در زمان حیات رسول الله **ج** از وی خواسته­اند برای­شان دعا نماید[[3]](#footnote-3)، اما بعد از این­که از دنیا رحلت فرمود هرگز آنان چیزی از وی نخواستند و هرگز نزد قبرش برای رفع حاجتی قدم نگذاشتند بلکه برعکس سلف صالح کسی را که به قصد دعا کردن از خداوند نزد قبر پیامبر **ج** می­رفت برحذر می­کردند چه رسد به این­که از خود رسول الله **ج** درخواستی بکنند.

در این­که فردی پیش فرد صالحی که به صلاحیتش اطمینان دارد، برود و از وی بخواهد که پیش خداوند برایش دعا کند، اشکالی موجود نیست و این حق است. اما نباید هیچ­کس این کار را تبدیل به دین نماید، هرگاه مرد صالحی را دید بگوید از خدا برایم دعا کن و این کار از جمله عادات سلف نبوده است؛ چون در آن تکیه و اعتماد بر دعای غیر موجود است و آنچه که واضح است این است که انسان هرگاه خودش از پروردگارش طلب نیاز می‌کند و از او می­خواهد، برایش بهتر است چون او عبادتی را انجام داده که به واسطه­ی آن به الله تعالی نزدیک می­شود.

شبهه سیزدهم:

در داستان ابراهیم آمده است: وقتی او را در منجنیق گذاشته و به داخل آتش پرتاب کردند جبرئیل در آسمان بر او ظاهر شد و گفت: آیا کمک نمی‌خواهی؟ در جواب گفت: کمک می­خواهم اما نه از تو. و این دلیل است بر این­که اگر استغاثه به جبرئیل شرک بود آن را به ابراهیم عرضه نمی­کرد.

جواب شبهه سیزدهم:

جبرئیل کار شدنی و ممکن را به ابراهیم عرضه داشت که در توانایی­اش بود. چون الله تعالی جبرئیل را این­گونه توصیف می‌نماید: ﴿شَدِيدُ الْقُوَى٥﴾ [النجم: 5] «بسیار توانا و قدرتمند.» حال اگر الله تعالی به او اجازه می­داد که ابراهیم را نجات دهد با توجه به این توصیفات که از جبرئیل شد کاری شدنی بود. مثلاً اگر الله تعالی به وی دستور دهد آتشی را که برای ابراهیم برافروخته­اند با اطرافش بردار و به مشرق یا مغرب بیانداز، انجام می­داد و یا اگر دستور می­داد که ابراهیم را به جای دوری منتقل کند و یا او را به آسمان ببرد، انجام می­داد. و این شبیه این است که مرد ثروتمندی پیش مرد فقیری برود و به او بگوید: آیا احتیاجی به مال به صورت قرض، بخشش و...داری؟ این از جمله کارهایی است که او می­تواند انجام دهد و این کار شرک محسوب نمی­شود و اگر مرد فقیر جواب دهد: بلی احتیاج دارم به من قرض بده یا ببخش، این کار شرک نیست.

پايان

بعد از اینکه ما جواب این شبهات را شناختیم، دانستن این نکته بسیار مهم است که هر انسانی ناگزیر باید در دل، گفتار و اعمالش موحد باشد. اگر در دل موحد باشد ولی گفتار و کردارش بر توحید نباشد چنین فردی در اعمالش صادق نیست؛ چون توحید اعمال و اقوال تابع توحید قلبی است. پیامبر ج می­فرماید: «ألا وإن في الجسد مضغة إذا صلحت صلح الجسد كله، وإذا فسدت فسد الجسد كله، ألا وهي القلب»: «آگاه باشید در جسم انسان پارچه گوشتی قرار دارد اگر اصلاح گردد تمام جسم اصلاح می­شود و اگر فاسد گردد تمام جسم را فاسد می­کند بدانید و آگاه باشید که آن قلب است.» اگر کسی چنان­که گمان می­برد در دل موحد باشد و در گفتار و اعمال از توحید بیگانه باشد چنین شخصی از جنس فرعون است. کسی که عالم به حق بود و به آن یقین داشت ولی در همان حال بر کفر و استکبار خود اصرار می­ورزید و بر ادعای ربوبیت خویش باقی ماند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾ [النمل: 14] «و با آن­که دل­های­شان به آن یقین داشت ولی به خاطر ظلم و استکبار آن را انکار کردند.» و خداوند حکایت موسی را برای­مان بازگو می­کند آن­گاه که به فرعون گفت: ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ﴾ [الإسراء: 102] «دانستی که آن­ها را جز پروردگار آسمان­ها و زمین نازل نکرده است و به آن آگاهی یافتی.» کسی که حق را بشناسد اما از ترس مخالفت مردم آن را انجام ندهد، معذور نیست و چنین عذری در حضور پروردگار نفعی به او نمی­رساند، چون آنچه که بر انسان واجب است این است که رضا و خوشنودی پروردگار را بخواهد هر چند مردم از او نارحت و خشمگین باشند.

اکثر رهبران کفر حق را می­شناسند ولی در همان حال از پذیرش آن خودداری می­کنند و به مخالفت آن می­پردازند. چنان­که الله تعالی می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾ [البقرة: 146] «اهل کتاب همان­گونه که فرزندان خود را می­شناسند، او را می­شناسند.» و می­فرماید: ﴿اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ [التوبة: 9] «آیات خداوند را به بهای اندک فروختند.» آری آن­ها به چیزهایی جهت معذور بودن خویش توسل می­جویند که فاقد هرگونه نفعی است چون از دست دادن ریاست یا صدارت مجلس و... نمی­تواند عذری مقبول باشد.

کسی که حق را می­شناسد و به آن عمل نمی­کند از کسی که به آن جاهل است خیلی بدتر است زیرا آن­که حق را نمی­شناسد جهلش برای او عذر است چون چه بسا آگاه شده و یاد می­گیرد و در صدد تعلیم آن بر می‌آید بر خلاف کسی که با حق مخالفت می­کند و در صدد فهم و تعلیم آن بر نمی­آید. به همین خاطر یهود مشمول غضب الهی واقع شده­اند چون در حالی که حق را شناخته، به آن پشت نموده­اند. و نصاری گمراهند، چون آن­ها حق را نشناختند، هرچند بعد از بعثت رسول الله **ج** نصاری نیز چون یهود به حق واقف شدند و از آن روی برتافتند و لذا به سان یهود مورد غضب الله قرار گرفتند. اما عمل به توحید بدون فهم و اعتقاد دل همان نفاق است، این حالت بدتر از کفر خالص است. چنان­که خداوند متعال می­فرماید: ﴿الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾ [النساء: 145] «منافقان در پایین­ترین مرتبه­ی آتش قرار دارند.» و الله اعلم.

وصلى الله وسلم على نبينا محمد و على آله و صحبه أجمعين

برای ارتباط با مترجم به سایت ایمان مراجعه نمایید.

1. - این حادثه در غزوه­ی حنین روی داد؛ در این غزوه بسیاری از تازه مسلمانان همراه رسول خدا بودند و این خواست از سوی آنان مطرح شد؛ زیرا هنوز آثار جاهلیت کاملا از آن­ها محو نشده بود. (مصحح) [↑](#footnote-ref-1)
2. - البته در هر موردی با توجه به همان مورد و با عنایت به قواعد تکفیر، حکم به تکفیر یا عدم تکفیر شخص صادر می­شود. (مصحح) [↑](#footnote-ref-2)
3. - در روایتی آمده که وقتی عمرس برای حج قصد عزیمت به مکه را کرد، پیامبر از وی طلب دعا کرد. پس دعای زنده برای زنده و توسل به دعای زنده، جایز است.(مصحح) [↑](#footnote-ref-3)